

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تا به حال براي لزوم تقلید از اعلم چهار دلیل اقامه کردیم و ملاحظه فرمودید که این چهار دلیل دچار مناقشه و خدشه است.

دلیل پنجم: روایات

دلیل پنجمی که برای لزوم تقلید از اعلم در کلمات عنوان شده روایات است.

مقبوله عمر ابن حنظله

اولین روایت مقبوله عمر ابن حنظله است که مشایخ ثلاث مرحوم شیخ، صدوق و کلینی (قدس سرهم) هر سه این روایت را در کتب خودشان ذکر کردند و روایت مفصلي هم هست که مقداری از این روایت که شاهد برای این ادعاست، این است «عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) - عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا، از دو نفر از اصحاب ما که «بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ» بین اینها در يك دين يا ميراثي منازعه بود و اینها خلاصه «فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاةِ»، هر دو دعوايشان را نزد قاضي بردند، بعد که این دعوا را مطرح کردند، روایت دنباله دارد تا اینکه امام (عليه السلام) می فرماید: «فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيًا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا»، اگر هر کدام از اینها رجلی را از اصحاب اختیار کرده و راضي شدند که اینها در حقشان نظر کنند، «وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ»، از امام (عليه السلام) سوال کردند که این دو نفر که نزاع دارند، هر کدام رفتند یکی از اصحاب شما را انتخاب کردند، اما اینها اختلاف دارند و منشاء اختلاف هم اختلاف در حدیثی است که از شما نقل می کنند.

«وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ»، یعنی این قاضي که این شخص اختیار کرده حدیثی را نقل می کند و بر طبق آن نظری می دهد و قاضي دیگر را هم که شخص دیگر انتخاب کرده، بر طبق حدیث دیگر نظریه دیگری را ابراز می کند «فَقَالَ: امام (عليه السلام)» فرمود: «قَالَ الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا»، حکم کسی که اعدل این دو است، افقه و اصدق اینها در حدیث است و اورع این دو است نافذ است و فرمودند: «وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ»، اما به حکم دیگری توجه نمی شود.

به این روایت این گونه استدلال کرده اند که در صدر این روایت، منشاء اختلاف در حکم را اختلاف حدیث قرار داده، یعنی این که این دو قاضي، دو حکم مختلف دارند، منشاءش اختلاف در حدیث بوده و بعد در دنباله امام (عليه السلام) فرموده: حال که اینها در حدیث با هم اختلاف دارند، آن کسی که اعدل و افقه است، قولش مقدم می شود.

در اینجا اجمالاً در استدلال به این روایت استفاده می‌شود که قول افقه بر غیر افقه مقدم است، حال کاری به مرجحات دیگر نداریم، اگر دو نفر، دو قول داشتند و منشاء این دو قول هم دو حدیث بود، افقه بین این دو، مقدم بر دیگری هست و این مدعا را ثابت می‌کند.

مدعای ما این است که اگر در باب تقلید، مقلد دید که يك نفر اعلم است و دیگری غیر اعلم، بر طبق این روایت افقه و اعلم مقدم است.

نقد و بررسی روایت عمر ابن حنظله

برای بحث در مورد این روایت، در اینجا يك بحث سندی وجود دارد و يك بحث دلالي هم مطرح است.

بحث سندی

بحث سندی این است که برای عمر ابن حنظله در کتب رجالي، نه توثیقي و نه جرحي وجود ندارد، توثیقش نکرده‌اند، جرحش هم نکردند، اما فقهاء معمولاً روایاتی را که عمر ابن حنظله نقل می‌کند، تلقی به قبول می‌کنند.

بعضی هم مثل مرحوم تستری(ره) در قاموس الرجال در مقام این برآمده‌اند که وثاقت عمر ابن حنظله را اثبات کنند.

روایتی هم هست که شخصی بنام یزید بن خلیفه گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم عمر بن حنظله از جانب شما خبری می‌آورد و وقت یکی از نمازها را خبر می‌دهد آیا قبول کنیم یا خیر؟ می‌گوید: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَةَ أَتَانَا عَنْكَ بِوَقْتٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا»، اگر عمر ابن حنظله به شما خبر داده، او بر ما دروغ نمی‌بندد.

بعضی گفته‌اند بر طبق این روایت می‌توانیم بگوییم: عمر ابن حنظله را امام(علیه السلام) تایید و توثیق کرده و فرموده: «إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا»، بر ما دروغ نمی‌بندد، بنابراین از این روایت توثیق عمر ابن حنظله را استفاده می‌کنیم.

اما اولاً راوی این روایت یزید ابن خلیفه است و خود یزید ابن خلیفه هم همین مشکل عمر ابن حنظله را دارد، یعنی در کتب رجالي نه توثیقي برای او وارد شده و نه جرحي.

ثانیاً این «إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا»، نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که امام(علیه السلام) نسبت به خصوص این وقت نماز مطلبی را نفرمودند، حال که عمر ابن حنظله این را گفت، طبعی‌ش این است که امام(علیه السلام) در مقام جواب بفرمایند: بله آن وقت نماز درست است و آنچه که عمر ابن حنظله گفته صحیح است.

در این «إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا» دو احتمال هست، احتمال اول این که بگوییم: معنایش توثیق عمر ابن حنظله است و احتمال دوم هم این است که امام(علیه السلام) در اینجا اصلاً نمی‌خواستند جواب روشنی را به سائل بدهند، چون جواب روشن این است که بفرمایند: آیا وقت نماز درست است یا نیست.

حال تقیه‌ای بوده یا خصوصیتی اقتضاء کرده که بفرمایند: «إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا»، که این برای این بوده که امام(علیه السلام) می‌خواستند جواب ندهند که آیا وقت نماز درست است یا خیر، و ظهور روشنی در اینکه امام(علیه السلام) بخواهند توثیق بکنند ندارد.

بعضی از بزرگان از همین مقدار که فقهاء روایات عمر ابن حنظله را، که اصلاً بعضی از روایات تنها راویش منحصر به عمر ابن حنظله است، تلقی به قبول کردند و حال یا این است که بگوییم: همین يك شهادت فعلی از جانب فقهاء بر عمر ابن حنظله است، یعنی اگرچه در کتب رجالی شهادت قولی بر توثیق عمر ابن حنظله نداریم، اما همین که فقهاء تلقی به قبول کردند خود این شهادت فعلی می‌شود و سر این هم که می‌گویند: «مقبوله عمر ابن حنظله»، هم این است که فقهاء تلقی به قبول کردند.

پس به نظر ما از نظر سند مشکلی در اینجا وجود ندارد ولو این که مرحوم خوئی (قدس سره) (در کتاب تنقیح) این معنا را که فقهاء روایات عمر ابن حنظله را تلقی به قبول کرده باشند، از جهت صغری مورد اشکال قرار داده و فرموده: معلوم و ثابت نیست که فقهای امامیه روایات عمر ابن حنظله را تلقی به قبول کرده باشند، ولی در خیلی جاها، مثل خیار رؤیت، مستند تنها روایت عمر ابن حنظله است و در اینکه فقهاء روایات عمر ابن حنظله را تلقی به قبول کردند، ظاهراً تردیدی وجود ندارد و این در توثیقش کافی است.

بحث دلالي

کلام محقق رشتي(ره) در کفایت استدلال به این روایت

در اینجا برخی مثل مرحوم محقق رشتي(ره) که رساله‌ای هم در لزوم تقلید از اعلم داشته‌اند، در آنجا این روایت را آورده و آن را برای اثبات مدعا کافی دانسته و فرموده‌اند: «دلت علی تقدیم قول الافقه و الاصدق فی الحدیث علی قول غیرهما عند الاختلاف فی حکم الله تعالی»، روایت دلالت بر تقدیم قول اعلم دارد.

بعد برای این که این استدلال را تکمیل کنند فرموده‌اند: در روایت آمده «الحکم ما حکم به اعدلها» و مراد از حکم در این روایت، حکم اصطلاحی که قاضی می‌دهد نیست، در اصطلاح حکم در مقابل فتوا است، اما حکم در این روایت حکم لغوی است، یعنی آنچه که به عنوان قول شارع می‌خواهیم بیان کنیم، چه در باب خصومت و رفع خصومت و چه در مقام فتوا.

بعد مرحوم رشتي(ره) فرموده: اگر کسی باز هم بگوید: مراد از حکم در این روایت خصوص قضاست، به خاطر قرائنی که وجود دارد، «فَتَحَاكَمًا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقَضَاةِ»، می‌گوییم: اگر در این روایت می‌گوید: دو قاضی که یکی اعدل و اعلم بود، قولش مقدم است، در دو مفتی هم اگر یکی اعلم بود قولش مقدم است، به خاطر عدم قول به فصل، یعنی هر فقیهی که می‌گوید: اعلم در باب قضاء بر غیر اعلم مقدم است، قائل است به این که در باب فتوا هم اعلم بر غیر اعلم مقدم است.

این خلاصه استدلال مرحوم محقق رشتي(ره) به این روایت، که ایشان در اینجا مطالب مفصل دیگری هم دارند، که خالی از فایده هم نیست، اما عمده همین بود که در اینجا بیان می‌کنیم.

نقد و بررسی استدلال به این روایت

اشکال اول

اکثر بزرگان استدلال به این روایت را بر اعتبار اعلییت غیر صحیح می‌دانند، مرحوم خوئی، مرحوم حکیم(قدس سرهما)، والد بزرگوار ما(دام ظلّه) و عده کثیری از بزرگان استدلال به این روایت بر مدعا را باطل می‌دانند، در اینجا برخی این گونه می‌گویند که اصلاً روایت در مورد باب قضاء است و عدم قول به فصل بین باب قضاء و فتوا را قبول نداریم، این که در صدر روایت دارد که «عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ» که این منازعه مربوط به باب خصومت است، فصل خصومت هم مربوط به باب

قضاء است.

در ذیل روایت هم مرجحاتی را بیان می‌کند، موافق قرآن، مخالف عامه، موافق اجماع، موافق شهرت و ...، که اینها هم چیزهایی است که عمدتاً مربوط به باب قضاء می‌شود.

نکته دوم این است که در این روایت مسئله تعدد قاضی مطرح است و هر کدام يك قاضی انتخاب کرده‌اند، عامی باید در بین دو مجتهد، اعلم را اختیار کند، عامی می‌شود مستفتی و مستفتی هم عاجز است از این که بتواند ببیند کدام یک از اینها در این حدیث اصدق و اورع هستند، اما در باب قضاء چنین ترجیحی برای مدعی امکان دارد، مدعی دو قاضی، می‌بیند که کدام يك از اینها افقه و اصدق در حدیثند و ترجیح می‌دهد، ولی در باب فتوا، مستفتی چگونه می‌تواند مستندات این مفتی را بداند تا بعد بگوید که این بر دیگری ترجیح دارد؟

بنابراین این روایت ظهور روشنی دارد در این که مربوط به باب قضاء است و ربطی به باب فتوا ندارد، علاوه بر این که دأب متشرعه بر این نبوده که برای گرفتن فتوا سراغ سلطان بروند، که در این روایت دارد «فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقَضَاءِ»، و این ظهور در باب قضاء دارد.

اشکال دوم

نکته دیگر این است که اگر دو مفتی با هم اختلاف در فتوا داشته باشند، در این روایت مسئله اصدقیت مطرح شده، در حالی که هیچ فقیهی اصدقیت را مرجح نمی‌داند، الان در بین دو مفتی اگر بگوییم: این دو مفتی از هر نظر مساویند، اما یکی اصدق از دیگری است، در اینجا که دو مفتی با هم اختلاف دارند، اصدقیت را هیچ کس معتبر نمی‌داند.

بله اورعیت را مرجح قرار داده‌اند، اما اصدقیت را نه، لذا در این روایت قرائن زیادی داریم که اصلاً روایت مربوط به باب فتوا نیست، بلکه مربوط به باب قضاء است و این که بگوییم: بین باب قضاء و باب فتوا قول به فصل نداریم، صحیح نیست، وجهش هم این است در باب قضاء تخییر امکان ندارد، چون این دو قاضی می‌خواهند فصل خصومت کنند و نمی‌شود به اینها بگوییم که شما بین این دو قاضی مخیر هستید، ولو یکی افقه و دیگری غیر افقه باشد، اما در باب فتوا تخییر بین دو مفتی که یکی اعلم و دیگری غیر اعلم باشد، امکان دارد.

بنابراین از نظر دلالت، ولو افرادی مثل مرحوم محقق رشتی (ره) به صدر روایت که منشاء اختلاف این دو قاضی، اختلاف در حدیث است، استدلال کرده‌اند بر این که پس در باب مفتی اعلییت معتبر است، اما با این قرائنی که در اینجا بیان کردیم، روشن شد که این روایت اصلاً ربطی به باب فتوا ندارد و مربوط به باب قضاء است.

اشکال سوم

تازه به باب قضاء هم که ارتباط دارد، باز قضاء متعارف را بیان نمی‌کند، بلکه در این روایت قاضی تحکیم را بیان می‌کند، برای اینکه این در قضاء متعارف تعدد قاضی معنا ندارد که هر کدام بروند يك قاضی را انتخاب کنند، بلکه در قضاء متعارف مدعی قاضی را مشخص می‌کند، اما در اینجا می‌گوید: هر کدام خواستند يك قاضی را انتخاب کنند و اینها قرائنی است بر اینکه این روایت مربوط به قاضی تحکیم است.

تازه اگر هم در مورد قاضی تحکیم باشد، باز قاضی تحکیم در زمان حضور امام (علیه السلام) را بیان می‌کند، برای این که در آخر روایت مدام سائل می‌گوید: اینها مساوی هستند و امام (علیه السلام) می‌فرماید: قول کسی که موافق قرآن است، می‌گوید: هر دو موافقت، می‌فرماید: قول کسی که مخالف عامه است، مخالف اجماع است، سائل همه راهها را می‌بندد، که از هر جهت مساویند، که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَرْجِهْ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ»، تاخیر بیانداز تا امام خودت را ملاقات کنی، «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ»، که این ظهور در زمان حضور امام (علیه السلام) دارد.

اشکال چهارم

اشکال دیگری که در کلمات مرحوم خوئی (قدس سره) آمده این است که اصلاً این روایت با مدعای ما سازگاری ندارد، مدعا این است که اگر در بین فقهاء یکی اعلم از دیگران بود، آیا قول او تعیین دارد یا نه؟ یعنی بحث و نزاع ما در علمیت مطلقه است، یعنی می‌گوییم: در فقهای زمان اگر یکی اعلم از دیگری باشد، در حالی که در این روایت، این دو نفر که دو قاضی را انتخاب می‌کنند و امام (علیه السلام) هم می‌فرماید: افقه این دو، افقهیت نسبی می‌شود، یعنی نسبت به این دو، امام (علیه السلام) می‌فرماید: ببینید کدامشان افقه از دیگری است، پس روایت افقهیت نسبی را بیان می‌کند، اما مدعای ما افقهیت و علمیت مطلقه است.

پس نتیجه این شد که از نظر دلالت این روایت هیچ ارتباطی به فتوا ندارد، بلکه اولاً مربوط به باب قضاء است، ثانیاً قضاء قاضی تحکیم را هم بیان می‌کند، تازه آن هم قاضی تحکیم در زمان حضور را دلالت دارد، لذا اصلاً نمی‌توانیم از روایت تعدی کنیم که اگر دو روایت متعارض را پیدا کردیم و راوی یکی افقه از دیگری بود، باید این را به عنوان مرجع قرار دهیم.

مثلاً راوی يك روایت زراره است، راوی روایت دیگر هم عمر ابن حنظله است و فرضاً هم توثیق شده، که زراره افقه از عمر ابن حنظله است، اما هیچ فقیهی در تعارض این دو روایت نمی‌گوید روایتی که راویش زراره است بر آن مقدم است. لذا در تعارض دو فتوا هم نمی‌توانیم مسئله افقهیت و علمیت را مطرح کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ